



کانون نویسندگان ایران

جلوگیری از برگزاری جلسه‌ی ماهانه‌ی "جمع مشورتی" کانون نویسندگان ایران

هنوز جوهر گزارش‌ها و عکس‌هایی که روزنامه‌ها از دیدار رسمی رییس قوه‌ی مجریه با شماری از نویسندگان و هنرمندان چاپ کرده بودند خشک نشده بود، هنوز صداهایی به باور خوش بشارت امیدواری از آن جلسه را می‌پراکندند که خیر رسید بار دیگر ماموران امنیتی از برگزاری جلسه‌ی ماهانه‌ی جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران جلوگیری کرده‌اند. این جلسه قرار بود سه‌شنبه ۲۴ دی ماه در منزل یکی از اعضای کانون برگزار شود اما روز یکشنبه ماموران در تماس تلفنی ضمن احضار صاحب‌خانه به یکی از ادارات وزارت اطلاعات وی را وادار می‌کنند جلسه را منتفی کند.

کانون نویسندگان ایران از آغاز تاسیس در سال ۱۳۴۷ همواره با فشار و سرکوب حاکمیت وقت مواجه بوده است. در دوره‌ی سوم فعالیت کانون، یعنی از اواخر دهه‌ی شصت خورشیدی تا کنون، فشارهای امنیتی بر آن بیشتر و نظام‌مندتر اعمال شده است. طوری که شرح آن مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. با اولین تلاش‌های اعضا برای راه‌اندازی مجدد کانون دستگاه سرکوب متوجه شد و به حرکت درآمد. از توهین‌ها و پرونده‌سازی‌های روزنامه‌ی کیهان تا تهدیدهای مقامات امنیتی - اطلاعاتی برای جلوگیری از برگزاری جلسات جمع مشورتی، از تحت فشار گذاشتن امضاکنندگان متن ۱۳۴ نویسنده برای بازپس‌گیری امضاهایشان تا اقدام برای به دره انداختن اتوبوس حامل نویسندگان، از ربودن یکی از نویسندگان تا احضار فعالان کانون به دادگاه برای بازداشتن آنها از تدارک برگزاری مجمع عمومی، از نقطه‌ی اوج قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای، یعنی کشتن محمد مختاری و جعفر پوینده تا... همه و همه مقدمه‌ی خونبار آغاز رسمی دوره‌ی سوم فعالیت کانون بود. پس از تنفس نسبی در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱ که کانون، البته با مشکلات فراوان، توانست سه دوره مجمع عمومی خود را حضوری و علنی برگزار کند، باز روال آشکار و پنهان فشارهای امنیتی شدت گرفت. درست روز مجمع عمومی سال ۱۳۸۱ از برگزاری آن جلوگیری کردند و کمی بعد تشکیل جلسه‌ی ماهانه‌ی جمع مشورتی را در فضای عمومی (پکا) ممنوع

کردند. کانون برای برگزاری جلساتش به محل‌های عمومی نظیر کافه و رستوران روی آورد اما صاحبان این مکان‌ها با تهدید ماموران به ناچار درها را به روی کانون بستند. خانه‌های اعضای کانون تنها محل باقی مانده برای ادامه‌ی فعالیت‌های کانون بود. با این فرض که خانه مکانی خصوصی است و لابد از هجوم و تهدید باید مصون باشد. اما همین جاها نیز هنگام برگزاری مجمع عمومی بارها به محاصره‌ی ماموران امنیتی درآمد. کانون پس از چند بار ممنوعیت و محاصره و تهدید و احضار ناچار تن به انتخابات مکاتبه‌ای داد و هیئت دبیران خود را برگزید. از آغاز فعالیت هیئت دبیران اعضا و حتی منشی آن مکرر به مراکز امنیتی احضار شدند. بعضی به زندان گرفتار آمدند و برای برخی پرونده ساخته شد. بارها از نشست‌های ادبی، از بزرگداشت‌ها، از برگزاری مراسم و مناسبت‌ها، از . . . جلوگیری کردند. آخر کجای دنیا دیده یا شنیده شده که گروهی نویسنده را با نامه‌ی رسمی تهدید کنند که چنانچه در خانه یا محل کار خود جلسه‌ای بگذارید، آنجا را پلمپ می‌کنیم؟

در این سال‌ها، حاکمیت برای تعطیل و بی‌اثر کردن کانون در کنار سرکوب و اعمال فشار بر فعالان این تشکل نویسندگان آزادی‌خواه، کوشید تا با ساختن تشکل‌های موازی، چهره‌سازی و به صحنه کشاندن برخی نویسندگان به هدف خود برسد، نویسندگانی که با پراکندن توهم نسبت به حاکمیت (که گویا فضای سیاسی را باز کرده است!) و، بدتر از آن، با تلاش برای از میان برداشتن مرز میان سرکوب‌گر و آزادی‌خواه در واقع نقش دلال مظلومه را ایفا کرده‌اند. اما جامعه‌ی تشنه‌ی آزادی بیان تشکل‌های خود را می‌سازد و آنها را که وجود دارند عزیز می‌دارد. این است رمز بر باد شدن تشکل‌ها و چهره‌های بدلی.

با این همه، اگر جلسه‌ی دیدار رسمی تعدادی نویسنده و هنرمند با رییس قوه‌ی مجریه نبود، شاید آنچه فهرست‌وار گفتیم باز ناگفته می‌ماند زیرا که در این سرزمین هر کس به فراخور حال خود از این ستم‌ها بسیار در خاطر دارد. اما هم‌زمانی ممنوعیت تشکیل جلسه‌ی جمع مشورتی کانون با برگزاری جلسه‌ی رییس دولت و شماری نویسنده و هنرمند و به ویژه آنچه در آن مجلس گفته شد، این پرسش را پیش کشید که چه رابطه‌ای میان آن آواز سر دادن‌ها پیرامون آزادی و هنر، زیرزمینی شدن اندیشه، آن ابراز خرسندیها و امیدواری‌ها با این تهدید و سرکوب وجود دارد؟ چنین دم خروسی را چه طور می‌شود با قسم حضرت عباس نادیده گرفت؟ مگر می‌شود از آزادی هنر سخن گفت و در همان حال فعالیت تشکلی چون کانون نویسندگان ایران را که نزدیک به نیم قرن است پرچم آزادی بیان را برافراشته و آزادی را ضرورت ادبیات و هنر خلاق و پیشرو می‌داند، ممنوع داشت؟ در دنیای سراسر است، در دنیای شفاف آزادی، نه! نمی‌شود. اما در جهان تیره‌ی تحمیق و سانسور و یارگیری جناحی و مشروعیت‌طلبی، این دوگانه دو روی یک سکه‌اند. از یک سو سخن‌وری در باره‌ی الزامی بودن آزادی برای هنر و ادبیات و از سوی دیگر سرکوب

مستقل‌ترین، باسابقه‌ترین و آزادی‌خواه‌ترین تشکل نویسندگان ایران! و فقط هم این نیست. اگر نگاه خود را از زرق و برق مجالس دولتی و لبخندها و مجامله پیرامون آزادی و هنر برگیریم و به دنیای واقعی نظر بیندازیم در آن هیچ تشکل مستقلی که آزادانه فعالیت کند، نمی‌بینیم. همه تارانده شده‌اند و موسسان و فعالانش یا در زندانند یا ناچار به سکوت شده‌اند؛ دستگاه سانسور همچنان فعالانه به کار خود مشغول است و آزادی بیان هنوز گوهری نایاب.

مشکل اساسی نویسندگان و هنرمندان این سرزمین تعریف آزادی نیست بلکه نبودن آن است. ممکن است هر کس برای کسب این آزادی یا هر منفعت دیگری به راهی بیندیشد؛ از جمله همراهی با صاحبان قدرت. این را می‌شود حق شخصی او دانست، چنانکه نقد رفتار او را از جانب دیگران. اما کانون نویسندگان ایران دسترسی ادبیات و هنر به آزادی را، حتی امید آن را، از راه قدرتمداران آزادی‌ستیز ممکن نمی‌داند و صورت مسئله را با راه حل آن یکسان نمی‌پندارد. نزدیک به نیم قرن تجربه‌ی انواع دولت‌ها و حکومت‌ها این دیدگاه را تایید می‌کند. هر که ناموخت از گذشت روزگار / هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار.

کانون نویسندگان ایران

یکم بهمن ۱۳۹۲